در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که فردی ناشناخته نزد رسول
کریم صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمه شهادت و نماز و زکوة و روزه
ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق مینماید
پس از ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و روز قیامت و
آنکه خیر و شر همه بتقدیر الهی است گفت راست گفتی پس پرسید که احسان چیست فرمود آنکه عبادت
کنی خدا را بوجهی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پس از قیامت پرسید
فرمود که از تو زیاده نمیدانم پس علامات قیامت پرسید و از آن نشان داد پس فرمود که
جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود و ازین حدیث معلوم میشود که سوای عقائد و اعمال کمالی
دیگر است مسمی باحسان آنرا ولایت نام شد صوفی را چون محبت الهی مستولی شود که در اصطلاح
فنای قلب گفته شود دل او بمشاهده محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک می باشد و بغیر او متوجه
نمی شود در ینحالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عادة محال است لیکن صوفی را در ین وقت
حالتی است گویا که خدا را می بیند و پیش ازینحالت صوفی به تکلف خود را برین حال میدارد
و رسول کریم ازینحالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند و دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم که در بدن انسان پاره گوشتی است که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود و اگر
فاسد شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن
باشد آنرا صوفیه فنای قلب می گویند چون در محبت الهی فانی شود و نفس در همسایگی او متاثر
شود از امارگی باز ماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع و فرمانبردار
شرع شود اگر کسی گوید که صلاح قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح
قلب را سبب صلاح بدن فرموده و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب
اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد ایمان غالبا بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعه ایمان و اعمال
صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع

منعقد است بر افضلیت صحابه بر غیر شان زیرا که عمل غیر صحابه با صحابه مشارکت دارند
و با این همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زر در راه خدا خرج کنند با نیم صاع جو که صحابه
در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند شد پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که بسبب صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیا را امت
این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند و بوساطت از باطن پیغمبر مستنیر شدند و تفاوت
میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمال است
باطنی که در آن تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی
میفرماید هر که بمن یک وجب نزدیکی جوید من بوی یک گز نزدیکی جویم و هر که بمن یک گز نزدیکی
جوید من بوی یک باع که بسیط گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه بمن نزدیکی میجوید بعبادات
نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینایی و شنوایی و قدرت
من می شوم — دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان از کذب عقل محال میداند
و آن جماعتی ثقه است که هر هر فرد شان بسبب تقوی و علم تقسیمی است که تهمت کذب
بروی روا نباشد بزبان قلم و قلم زبان خبر میدهند که تا از سبب صحبت مشایخ که سلسله
صحبت شان برسول کریم صلی الله علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقاید
حقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند آن حالت که حاصل شده محبت با خدا و
دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه زنده شده
آن حالت که البته کمال است و موجب کمالات است دلیل پنجم خرق عادات است
این دلیل ضعیف است مگر آنکه با انضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال دلالت دارد
والله تعالی اعلم فصل دوم در تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی
که حق تعالی را با بندگان قرب است که قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی ما
نزدیکتریم بسوی بنده از رگ گردن و هو معکم اینما کنتم حق تعالی با شماست هر جا که

بر آن دلالت دارد و قربی است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی واسجد واقترب یعنی سجده
کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته
همیشه بنده من نزدیک می شود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را بر آن
دلالت میکند این قرب ثانی معبر است بولایت و اول مراتب این قرب بفنای نفس حاصل
میشود قال الله تعالی والله ولی المؤمنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن متمم
بر آنان آنست که بولایت خاصه معبر است و همان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی
آمده لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته و این مقامات مدارج بسیار است
چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بیچون و بیچگونه است لیس کمثله شیء فی الذات ولا فی الصفات
ولا فی شیء من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه
در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت درمیان خالق و خلق است نیز
بیچون است مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در عرضیات
و کنه این قرب بعقل و حس مدرک نمیشود و اگر مدرک میشود و مدرک میشود بعلمی که موهوب مناسب علم
حضوری و ثابت است این هر دو قرب با قطعیت که ایمان بدان واجب است ۔
چنانچه دیدن حق سبحانه و تعالی بی جهت و بی مقابله رائی و مرئی از النصوص قطعیه ثابت
است بعقل سوال ولایت عبارت است از نسبتی بی کیف که بنده راست با خدا
آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست جواب این مقدمه موقوف است بر تمهید دو مقدمه
مقدمه اول آنکه کشف و رؤیا هر دو عبارت اند از آنکه صورت مثال در آئینه خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف و رؤیا صالح
و صادق بود لهذا خواب پیغمبران حق و وحی است که آنها معصوم اند از خطا و خیال ایشان صفا تر و
پاکیزه تر است و رؤیا اولیا غالبا صادق چرا که آنها بدولت صحبت پیغمبران بواسطه
یا بلا واسطه یا باتباع شریعت صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کرده اند ۔ مولوی روم

میفرماید بیت آن خیالاتیکه دام اولیاست ـ عکس مهرویان بستان خداست
یعنی چون در بواطن شان آئینه فرعی است یعنی ذاتی نیست بسبب مناسبت اشیا حاصل
شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر میشود و آئینه خیال تکدر میگردد پس در کشف و در رویا
واقع میشود و این تکدر گاهی بارتکاب محرم یا مشتبهه یا بتجاوز از حد اعتدال یا بالعکس
و اختلاط عوام میشود و در رویای عوام غالبا کاذب میباشد برای ظلمت باطن شان مقدمه دوم
آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال است اگرچه ذات و صفات الهی را مثال
نیست مثل چیزی را گویند که همچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او و آن در ذات
و صفات الهی محال است بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی
مثال نور خود فرموده مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند
نور چراغ در چراغدان است تا آخر اوصاف و در حدیث خدا تعالی را مثال فرموده سید
نبی دارا و جعل فیها ماء بقیة الحدیث و لهذا حق تعالی را در خواب دیدن جائز است
چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای قحط را بصورت گاوهای لاغر و سالهای
ارزانی را بصورت گاوهای فربه و بصورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری آمده
که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می آیند بر هر یک از آنها پیرهن است بعضی
را تا پستان و بعضی را فروتر از آن و عمر ابن خطاب بر من گذشت و پیرهن خود بر زمین کشید مردم تاویل
آن پرسیدند فرمود مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که چیزیکه مثل
باشد و مادی خود و بخواب دیدن آن ممکن است و منظر کشف در می آید چون این هر دو مقدمه
دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا ولایت تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت
قرب جسمانی متمثل میشود و سیر قدمی که در آن قرب ترقی حاصل میشود بنظر کشفی می بیند که
گویا سیر میکنم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او و تعبیر همین صورت مثالی
آن نسبت را قرب او تعالی و آن ترقی را سیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله

لعنة بيش ... والله تعالى اعلم مسئله صوفيه را بعد فنا رجوع نيست هركه رجوع

كرده است پيش از فنا كرده فقير برين مسئله استدلال ميكند بقول تعالى وما كان الله

ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف الرحيم يعنى حق تعالى ايمان شما ضايع ميكند او سبحانه

رؤف مهربان است و رسول فرموده صلى الله عليه وسلم كه حق تعالى باز نمى ستاند از بندگان

ليكن علم را بقبض خواهد كرد و بقبض علما ازين معلوم ميشود كه حق تعالى ايمان حقيقى و علم باطنى

را هم قبض نخواهد كرد و مسئله كمال تقوى حاصل نميشود ولايت تا رذائل نفس از حسد

و حقد و كبر و ... و طمع و غيره بكلى زائل نشود و كمال تقوى حاصل نميشود و اين سقوط و فناى

نفس است و تا كه محبت حق بر غير او تعالى غالب نشود بلكه محبت غير او تعالى در

دل او اصلا گنجايش نداشته باشد كمال ايمان و كمال تقوى دست نميدهد و اين مربوط

است بفناى قلب كه آنرا رسول كريم بصلاح قلب تعبير فرموده فى الصحيحين عن انس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من

والده وولده والناس اجمعين يعنى ايمان كامل نيست تا كه رسول الله صلى الله عليه

وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم متفق عليه قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ثلث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان من كان الله ورسوله

احب اليه مما سواهما ومن احب عبدا لا يحبه الا لله ومن يكره ان يعود فى الكفر

بعد ان انقذه الله منه كما يكره ان يلقى فى النار متفق عليه يعنى سه كس حلاوت ايمان

مى يابند كسيكه خدا و رسول نزد او از غير شان محبوب تر باشد و كسيكه دوست ندارد كسى را

مگر براى خدا و كسيكه رجوع بكفر مكروه تر باشد نزد او از دخول در دوزخ يعنى مردم ايمان مى آرند

و عبادت ميكنند بترس دوزخ و او كفر را از دوزخ مكروه تر دانند يعنى عبادت خدا كنند محض

بنا بر محبت او نه بترس دوزخ و نه بطمع بهشت رابعه بصريه وقتى آب گرفت و در دستى

آتش هم گرفت كجا ميروى گفت ميروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت را بسوزانم

تا مردم هر بس و دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا کنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم
اکرموا اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا و حق تعالی میفرماید ان اکرمکم عند الله
اتقاکم یعنی بزرگ‌تر شما کسی است که متقی‌تر باشد و اجماع امت است که صحابه کرام
اکرم خلق و اتقی اند و این از آنست که بشرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم از همه اسبق
در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
یعنی سبقت کنندگانند در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال الله تعالی والسابقون
السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند بسوی خدا
اینها ایشانند مقربان اند مسئله عبادت اولیا را ثواب از دیگران زیاده باشد رسول خدا فرمود
صلی الله علیه وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر
جو از صحابه ما نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن
آنست که عالم تمامه ظل است مر دایره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد انشاء الله
تعالی و چون صوفی در سیر و ترقی بدایره ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد قرب
که دایره ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجای
ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این
صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آن قدر تفاوت در عبادت ولی و
غیر ولی خواهد بود صوفی و ترقی است را یا من استوی یوماه فهو مغبون لیس در هر وقت
حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه و لهذا رسول میفرما[illegible]
بیت سیر زاهد هر شبی یکروزه راه ❀ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ❀ و حجت
درین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه وسلم برادر ساخت دو کس را
از صحابه یکی از آنها در راه خدا کشته شد بستر دوم از آنها بعد یک هفته یا مانند آن مرد پس
مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در حق این مرده چه دعا کرد[illegible]

مشغول نشکند ∽ من نمانم فاعلات فاعلات ✦ شعر میگویم به از آب حیات ✦ قافیه
اندیشم و دلدار من ✦ گویدم مندیش جز دیدار من ✦ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه از پیر خود
روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است که بعضی اولیا را که ازانها کرامات
بسیار ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی ازما اینقدر کرامت ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر
خوارق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه
ازین سخن دو جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورست ولایت نسبتی است با خدا
کسی ازان مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیا مانند از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد
مرگ ثمره آن خواهد دید احتیاج بخوارق مر انبیا راست که برای دعوت خلق اند ضرورست که
خلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند اولیا دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر
برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت میکنند و اولیا مریدان را اول بسوی
بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس ازانها ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که اوقات خود بیاد الهی
معمور کن تا که ذکر الهی مشغول شود و غیر خدا در دل خطور نکند و درین دعوت احتیاج کرامت نیست
جواب دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامت شیخ در ذات خود تغیر احوال خود می بیند
که دل مرده او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته زنده کردن مرده نزد عوام عمده کرامات است
و زنده نمودن روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام
درکار نیست **فائده** بدانکه علامت ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف
حق تعالی میفرماید ان اولیاءه الا المتقون یعنی نیستند اولیای خدا مگر متقیان و باطن او چنین
باشد که هرگاهی کسی در صحبت او نشیند دل خود را مایل بیند بجناب حق تعالی و متوجه بسوی او چنانچه
آورده امام بغوی از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم علامت اولیاء الله چیست فرمود آنکه از دیدن ایشانها خدا یاد آید و ابن ماجه هم همچنین روایت
کرده و نیز بغوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه اولیای من از بندگان

آنان هستند که یاد کرده شوند بیاد کردن من و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این دریافت را هم
فی الجمله مناسبت میباید و منکر بودن شخص نابالغ این دریافت است بیت هر کرا روی بهبود نبود
دیدن روی نبی سود نبود + آن مراتب تاثیراتی است که در هر دلی میباشد و اگر در باطن او تاثیر
قوی باشد بقسمی که جذب کند مرید را بسوی خدا تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را مکمل گویند
چنانچه در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل هم مراتب بسیار اند بعضے اولیا در کمال خود تفوق دارند و در
تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضے کمال آنقدر ندارند لیکن بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم میتوانند رسانید
والکل من فضل الله تعالی **مقام دوم** در آداب مریدان طلب طریقت سعی
کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته یعنی ای مسلمانان پرهیز کنید از نامرضیات خدا کمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن
چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از عقاید و اخلاق بکمال تقوی و امر برای وجوب میباشد
و کمال التقوی بدون ولایت صورت نه بندد چنانچه ذکر کرده شد رذائل النفس حسد و حقد و کبر و ریا
و سمعه و عجب و سنت و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا که زائل نشود
کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آنست
و صعب است باصلاح جسد که ثمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و آن را صوفیه فنای قلب
گویند و ولایت عبارت از فنای نفس است صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد و اتیم سه گام است یک گام
یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و لطیفه قلبیه که
عبارت از صلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان
واجبات و پرهیز کردن از منهیات ادای فرائض و واجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد قال الله
تعالی واعبدوا الله مخلصا له الدین و پرهیز از منهیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد
پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده لیکن چون حصول ولایت امر است وهبی معذور نیست
و تکلیف بقدر طاقت است و لهذا حق تعالی فرموده فاتقوا الله ما استطعتم پرهیز کنید

از نامرضیات خدا هر قدر که تواند پس حکم کرده میشود بدان که بذل یعنی کوشش کردن و تتابع در تحصیل آن واجب است و دیگر آنکه چنانچه ولایت را مراتب غیر متناهی است چنانچه سعدی گفته

بیت نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ همچنین تقوی هم مراتب غیر متناهی دارد و رسول خدا فرمود صلی اللّٰہ علیہ وسلم إِنَّ أَعْلَمَكُمْ وَأَتْقَاكُمْ بِاللّٰهِ أَنَا هر قدر مرد در مراتب قرب الٰہی ترقی میکند خوف و خشیت بر دی غالب میشود و متقی تر میشود ان اکرمکم عند اللّٰہ اتقاکم و چون تقوی بے نہایت آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب بتحصیل تقوی دایما واجب گشته و طلب زیادت علم باطنی از فرایض آمده قال اللّٰہ تعالیٰ وقل رب زدنی علما یعنی بگوای محمد که الٰہی علم من زیاده کن و قناعت از مراتب قرب حرام است بر کامل چنانچه حرام است بر ناقص حضرت خواجه باقی باللّٰہ رحمۃ اللّٰہ علیہ سفر باینده **باعی** در راه خدا جمله ادب باید بود ٭ تا جان باقی است و طلب باید بود ٭ دریا دریا اگر بکامت ریزند ٭ کم باید کرد و خشک لب باید بود ٭ مولوی روم سفره باینده

بیت ای برادر بے نہایت درگہی است ٭ هر چه بروی می رسی بروی مایست

حضرت خواجه باقی باللّٰہ سفر باینده **بیت** سر جا که شد شیخ توبینیم ٭ دار العطش و تشنه کامیم ٭ حضرت موسیٰ علیہ السلام فرمود لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یعنی همیشه باشم در سفر تا که بهم جایکه دریای شور و شیرین جمع می شوند که آن مکان خضرت خضر بتعلیم الٰہی معلوم شده بود و چون موسیٰ علیہ السلام با خضر ملاقی شد ند هل اتبعك عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت که آیا متابعت کنم من ترا برای آنکه بیاموزی مرا آنچه خدا ترا علم داده **مسئله** چون طلب کمالات باطنی از واجبات آمد پس تلاش پیر کامل مکمل هم از فرض واجبات گشته که وصول بخدا بتوسل پیر کامل مکمل ایں قلیل است و بسیار نادر مولوی روم سفره باینده **بیت** نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ٭ دامن آن نفس کش را سخت گیر ٭ و طریق تلاش پیر کامل مکمل آنست که از و رو یشان اکثر ملاقات کرده باشد و بر کسی

از اظهار نکارد صحبت چنین نکند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت
شرع کند هر کرا بر شرع مستقیم نه بیند هرگز وی بیعت نکند اگرچه خرق عادات بروی
اظهار باشد که احتمال نفع استدراج است و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید و لا تطع منهم
آثما او کفورا یعنی و فرمانبرداری مکن گنهگار و کافر را حق تعالی اول منع از اطاعت گنهگار کرد
بستر از اطاعت کافر سبب بودن بعید ظهور بطلان او و صحبت او مسلمان را لغو [illegible] خواهد شد که صحبت آثم
مضر خواهد شد حق تعالی میفرماید ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا
یعنی فرمانبرداری مکن کسی را که دل او را غافل ساختیم از یاد خود و پیروی کرد او خواهش خود را
و هست کار او بیرون از اندازه شرع و اتبع هواه عطف تفسیر است تبعیت هوا دلیل است
بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرموده
اذا فسدت فسدت الجسد کله پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند
برای نفس خود نه آنکه نظر بکمالات پدر و جد خود مرید بگیرد چنانچه رسم پیرزادگان است پس
دعوی او صحیح است لیکن دعوی او بینه و برهان میباید ظهور خرق عادات که مقرون باتباع
شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت میتواند شد لیکن اقوی براهین آنست که بعد
ثابت شده که در صحبت او و از دیدن او خدا یاد آید و دل از ماسوا سرد شود لیکن بر عوام الناس
و اغیار دریافتن تاثیر صحبت و یا دل صحبت متعذر است پس باید که در مریدان او کسی را
که عالم و عادل و عاقل و هوشیار د سوال کند و احوال تاثیر شیخ پرسد حق تعالی میفرماید
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم اگر شما علم نباشد
و رسول خدا فرموده صلی الله علیه وسلم انما شفاء العی السؤال یعنی نیست شفاء جاهل از مرض
جهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او و او عادل باشد نه تابع
طلب جاه یا مال یا غیر آن و احتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد که شبهه خطا و حمق هم نباشد
او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس از همچنین شهادت دهند زیاده تر غلبه ظن بهم رسیده باشد

گفتم و عالم دیگر برای او آنکه حق تعالی او را بخشد و با یار او ملحق سازد و فرمود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عملهائی که بعد او کرده کجا خواهد رفت هر آینه
درمیان این هر دو صحابی تفاوت زیاده است از آنکه در زمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث
را ابو داود و نسائی و سر این آن است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قرب بمنزله اصل است
نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وے اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد
از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابله اصل چه رو دارد و مسئله هر ولی که اقرب
باشد بسوی خدا تعالی ثواب عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پائین تر اند
از آن ازین راز عائشه رضی الله تعالی عنها روایت میکند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان منتظم
می آیند رسول کریم صلی الله علیه و سلم نزد من بود گفتم یا رسول الله آیا باشد کسی که حسنات او مثل این
ستارگان باشد فرمود آری عمر است گفتم که حسنات ابی بکر چسان باشد فرمود که تمام حسنات عمر مثل یک حسنه
باشد از حسنات ابی بکر آری بیاد دقیقه که با وجود مشارکت خلیفتین در جمیع متعلقات نسبت منزلت اینقسم تفاوت آمد پس در هر
شخصی که بجز شیوه صفا رسیده باشد دیگر درجه دایره ظلال با جنید ترقی او باید فهمید فصل در خوارق عادات و خوارق عادات بر چند قسم است
یکی از آن جمله کشف است و کشف بر دو گونه است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از
نظر غایب باشد بروی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی یا مستقبل بر وی هویدا گردد
بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر ساخت
مردی را برایشان که ساریه نام داشت روزی عمر رض خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای
ساریه از جانب کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر در آمدند و از
مراحل کثیره ساریه را بران مطلع ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت است از
یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه قرب هر ولی
بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود ازین قبیل است اگر در عالم مثال
بنظر کشفی چیزی دیگر از آن جمله الهام است که حق تعالی در قلب صوفی علمی القا فرماید و کلام با لفظ

هم ازین قبیل است و فرق در میان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان پذیرد و یقین می آرد و وسوسه را قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت نفسک وان افتاک المفتیون یعنی فتوی بپرس از دل خود اگرچه فتوی دهند ترا مفتیان یعنی اگرچه علما ظاهر فتوی بحلال بودن چیزی دهند صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صوفی از حرام بالطبع نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما حرام مباح گویند این را بخاری از وابصه در تاریخ بسند حسن روایت کرده و فرمود اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید از دانش مومن کامل بدرستی که او می بیند بنور خدا بنورها که در دل اوست این حدیث را ترمذی از ابی سعید و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده و دیگر از انجمله تاثیر است و این بر دو گونه است یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید او را جذب کند بسوی حق جل و علا دوم تاثیر در عالم کون و فساد که حق تعالی موافق دعای او و اراده او بظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم میرفت رزقی نزد او از غیب می یافت الی همین قبیل است آنچه انواع اقسام خرق عادات از اصحاب و اولیا کرامت مرولیست [illegible] کشف اولیا و الهام شان موجب علم ظنی است و اگر کشف دو کس باهم متفق شود ظن غالب شود ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از عبدالله بن زید روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان برای نماز جمع شوند بخواب دیدم که مردی ناقوس بدست دارد گفتم ای بنده خدا ناقوس می فروشی گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیاموزم بگو الله اکبر اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که این خواب حق است انشاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس من بلال را بیاموختم پس عمر رضی آمد و گفت یا رسول الله من هم اینچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح نباشد بیهقی از عائشه رض روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد

وفات غسل دادند یا نگفتند که پیغمبر علیہ السلام را برہنہ کنیم یا در پارچہ او غسل دہیم درین بار اختلاف کردند حق تعالی برانہا خواب انداخت ہمہ شان بہ ینک رفتند در خواب آواز شنیدند کہ پیغمبر خدا را در پارچہ غسل دہید پس ہمہ شان برخاستند پس غسل دادند در پیرہن او و باکی قمیص ہمالیدند او را **مسئلہ** اگر کشف و الہام مخالف حدیث احاد یا مخالف قیاسی کہ جامع باشد شرایط قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد بخطا در کشف و این مسئلہ مجمع علیہ است درمیان سلف و خلف چرا کہ قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حجت قطعی است و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطا بسیار واقع میشود و وقتیکہ درمیان دو کشف اختلاف واقع میشود پس ہر کدام کہ شرع موید او باشد اولی است بقبول و اگر شرع ازان ساکت باشد پس صاحب ہر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او لایق مقبول است چرا کہ صوفی دائما در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است بسوی خدا تعالی و اکمل است بالنسبۃ او اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی از کشف صاحب سکر چرا کہ کلام سکران بسیار احتمال غلط وارد دارد و اگر ہر دو در صحو و سکر یکسان باشند پس کسیکہ کشف او گاہی مخالف شرع نشدہ باشد از کشف آنکس بہتر است کہ نادرا کشف او مخالف شرع افتادہ باشد و کسی را کہ نادرا مخالف شرع افتادہ باشد کشف او بہتر است از کشف کسیکہ غالبا مخالف افتادہ باشد و اگر درین ہر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست کہ منزلت او اقرب است بخدا تعالی اینہمہ وجوہ قوت کشف اند و اگر ہر دو کشف در قوت برابر باشند ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر دہ کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شدہ کشف دہ کس اولی و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف او قوی بہتر باشد از کشف جماعت و حکم الہام ہم چو حکم کشف است چلو مرتبہ کشفہای مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ دریافت باید نمود کہ از سرچشمہ صحو سر زدہ و گاہی مخالف شرع نیفتادہ بلکہ بنسبت را شرع موید است و بعضی چنان است کہ شرع ازان ساکت است در مرتبہ او در یاد لیا،

مثل مرتبه اولی العزم است در انبیا چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و اینهمه امور بر سبیله
در کلام او بنظر انصاف بیند مخفی نمی ماند اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن
کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده و آنکه او مجدد الف ثانی است
جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه وآله وسلم از شرع ثابت
است چنانچه بیان کنم ان شاء الله تعالی پس بودن شیخ باین کمالات ثابت شده کشف
و اتباع کشف مخالف شرع نیست **فائده** بدان اسعدک الله تعالی که خرق عادات
از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان درگاه و بخرق عادات
آنها ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرق عادات مروی
نیست حال آنکه ادنی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیا
بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارتست از کثرت ثواب خوارق از حظوظ است مناط ثواب نیست
مگر [illegible] قرب الهی و لهذا محدثین کرامات اصحاب را در مناقب ذکر نکرده اند بلکه کرامات را باقی
[illegible] آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشند اینچنین مجدد رحمة الله علیه
فرموده و صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگری را خوارق نمیدهد و آنها افضل باشند
از صاحب خوارق و خرق عادات کشف است در مرتبه از ذکر قلب و تجرید و شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری گفته که فراست عارفان مطلق است بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیا
و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص بدریافت صور و احوال اشیا که غائب از نظر اوست هرگاه که
اکثر خلائق بدنیا مشغول اند و از خدا منقطع و لهذا شان خبردار اهل است بسوی کشف احوال
غائبات و این را بسیار عمده میدانند آنها را کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و میگویند که اگر
اینها اهل الله می بودند از احوال غیب خبردار بایستی چون اینقدر خبر ندارند پس هرچه خواهند در
اینچنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند این سبحان با این خیالات فاسده از برکات
دوستان خدا محروم اند و نمیدانند که حق تعالی در بارهٔ دوستان خود غیرت دارد که اوشانرا بغیر خود

بروایات بحد تواتر رسد پس قطع بهم رسد لیکن غلبهٔ ظن برای رجوع آوردن بخدمت مردی
مستقیم الاحوال کافی است چراکه در صحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگرچه
نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید فهو المراد
و الا دیگری را تلاش کند **مسئله** اگر شخصی بخدمت شیخ مدتی بحسن اعتقاد بماند و در صحبت
او دولت حاصل نشود واجب است بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید وگرنه مقصود و معبود
او نه خدا تعالی و این شرک است حضرت عزیزان را متنبه پیر طریقه نقشبندیه
[illegible] با هر کس نشستی و نشد جمع دلت ٭ وز تو نرمید صحبت آب و گلت ٭ زنهار
ز صحبتش گریزان مباش ٭ ورنه نکند روح عزیزان بهلت ٭ لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد
چه محتمل که آن شیخ کامل و مکمل باشد در نزد او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد
و از این جهان رحلت فرمود و مرید بدرجه کمال نرسید واجب است که آن مرید صحبت شیخ
دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فرموده که صحابه کرام بعد رسول
کریم صلی الله علیه وسلم بیعت ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند مقصود از این بیعت
فقط امور دنیا نبود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست
پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست که ناقص را
بدرجه کمال رساند الا و اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه
از عصر پیغمبر خدا تا اینوقت برابر اصحاب باشند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیا نباشد چگونه
فیض مرده مثل زنده باشد که در مفیض و مستفیض مناسبت شرط است و آن بعد وفات
مفقود آری بعد فنا و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر
که در حیات باشد والله تعالی اعلم **مسئله** اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تاثیر صحبت
وی در خود نه بیند واجب است بروی که صحبت او را غنیمت داند و او را حق دولت او محکم کند
و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند از جناب الهی سوخ و محبت او درخواست کند و در امتثال

امر و انتهای از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دایماً در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد
که از خود حرکتی سر نزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است و باعث
ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات **مسئله** تقصیر در آداب شیخ حرام و سد [illegible]
ترقیات است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ای
مسلمانان آواز بلند نکنید بر آواز نبی و سخن بلند نگویید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما
در میان خود تا نرسید از آنکه اعمال صالح شما ازین بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ
نائب پیغمبر است پس همان آداب بجناب او مرعی دارد و چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای آنکه پیغمبر
موصل است بخدا و محبت او موجب است محبت خدا را و محبت او موجب است محبت خدا تعالی
را همچنین محبت پیر فرض است که او به نیابت پیغمبر موصل است بخدا تعالی محبت او **مسئله**
بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرور است که پیر خود را بر دیگر مشائخ تفضیل دهد و بعضی
گفته اند که این عقیده باطل است بالبداهة و فوق کل ذی علم علیم فقیر میگوید که تفضیل
بر دو نوع است یکی باختیار و عقیده و صورت معنی تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع
داند این صحیح است دوم بی اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت است پس چون
محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در نظر محب بنسبت فضائل محبوب کمتر دیده میشود و او
معذور است بسبب سکر و سوای این دو تاویل این سخن معنی ندارد **مسئله** مرید را بر شیخ
اعتراض کردن نباید که منافی وصول فیض است و دلیل این قصه حضرت موسی و خضر است
علیهما السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد خضر از وی عهد گرفت با آنکه آنچه عمل کنم بران
اعتراض مکنی حیث قال انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا
حتی احدث لک منه ذکرا یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت
و چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری گفت موسی ع انشاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت

السلام گفت پس سوال مکن از کرده من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از اعتراض
السلام جدائی شده قال هذا فراق بینی و بینک موسی علیه السلام اعتراض
السلام بنا بر ظاهر شرع کرد و از حکمت آن اطلاع نداشت خضر گفت این جدائی
میان تو **فائده** کلام در آنست که شیخ صاحب استقامت و تقوی است
... از وی ... که مخالف شرع باشد در آنصورت بر شیخ اعتراض نکند
... کند و اگر قول باشد حمل کند بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
... باشد تا هم آن ولی را انکار نکند گو که آنفعل را انکار کند که بزرگان گفته اند القطب
... قطب هم گاهی زنا و ازو واقع میشود ما عز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلعم بود از وی بزور تقدیر زنا واقع شده و از حق تعالی بتوبه توفیق داده که خود را رجم کنانید
و اگر شخصی است که بشارا دفسق است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او
ضرور نیست **مسئله** چنانچه تفریط و تقصیر در اداب متابع حرام است افراط آنهم
بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی نصاری در تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند
پسر خدا گفتند از و تفریط در اداب حق تعالی لازم آید و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله
عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی بسوی وی آمده
و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در اداب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفاء ثلاثه
لازم آمده **مسئله** اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف
یا الهام آنها را علم شود و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالی قل لا اقول
لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم
من شما را که نزد من خزانه رحمت خداست هر کرا خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم
و قال الله تعالی ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند
بچیزی را از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد این مدعاست

مسئله اگر کسی گوید که خدا و رسول برین عمل گواه اند که فرشته و اولیا قادر نیستند بر ایجاد
معدوم یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطاء رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض
وغیر آن بسوی شان کفر است قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله یعنی بگو
اے محمد صلی الله علیه وسلم مالک نیستم من برای خویشتن نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد
مسئله عبادت مر غیر خدا را جائز نیست و نه مدد درخواستن از غیر حق ایاک نعبد
و ایاک نستعین یعنی حق تعالی تعلیم کرده مر بندگان را که بگویند خاص ترا عبادت میکنیم یا الهی
و خاص از تو مدد میخواهیم پس عبادت و بهر چیز ایاک برای حصر است پس سجده کردن بر قبور اولیا
جائز نیست که سجده عبادت است و اگر کسی نذر کرد وفای نذر بکند که احتراز از معصیت بقدر امکان
واجب است و گرد قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله حکم نماز دارد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم طواف البیت صلوة یعنی طواف بیت الله حکم نماز دارد ـ
مسئله دعا از اولیاء مردگان یا زندگان و از انبیا جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله
علیه وسلم الدعاء هو العبادة یعنی دعا خواستن از خدا عبادت است پس از این آیة خواند وقال
ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین
حق تعالی میفرماید دعا کنید از من قبول کنم من برای شما دعا را بدرستی که کسانی که تکبر میکنند از
عبادت من قریب است که داخل خواهند شد در جهنم ذلیل و خوار مسئله آنچه جهال میگویند
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله یا خواجه شمس الدین پانی پتی شیئا لله جائز نیست شرک
و کفر است و اگر یا الهی بحرمت خواجه شمس الدین پانی پتی حاجت من روا کن گوید مضائقه ندارد
حق تعالی میفرماید والذین تدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی آن کسانیکه شما دعا میخوانید
سوای خدا آنها بندگان اند مانند شما آنها را چه قدرت است که حاجت کسی بر آرند و اگر کسی گوید که
این در حق کفار است که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ دون الله عام است و لفظ معتبر است
نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر [illegible]

صدقة و ذکر القبر یقربکم من الجنة یعنی ذکر کردن انبیا عبادت است و ذکر کردن صالحان
یعنی اولیا کفارهٔ گناهان است و ذکر کردن موت صدقه است و ذکر کردن قبر از بهشت نزدیک
میکند رواه صاحب مسند الفردوس بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادة یعنی
ذکر علی هم عبادت است رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشه بسند ضعیف مراد ازین
ذکر ذکر کردن علوم ایشان و ذکر احوال و اخلاق و سیرت شان است تا مردم محبت ایشان
در دل نشانند [illegible] خدا است و باحوال و اخلاق و سیرت اخذ کنند و از مخالفت اوضاع
شان احتناب [illegible] آنکه ذکر محمد صلی الله علیه وسلم با ذکر حق تعالی در اذان و اقامت و تشهد
و مانند آن عبادت است لقوله تعالی ورفعنا لك ذكرك یعنی بلند کردیم برای تو ای محمد
ذکر تو در کلمه و اذان و تشهد نام ترا با نام من می آید نه ذکر غیر او با دیس اگر لا اله الا الله محمد رسول الله
گوید و با خصم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله تقریر کرده شود و ذکر محمد صلی الله علیه وسلم هم
بر وجهی که در شرع وارد شده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد
روا نباشد **مسئله** ولی هیچ گاه بدرجه ولی از انبیا نرسد باین مسئله اجماع منعقد
شده است پس قول آنکه ولایت افضل است از نبوت شرعا باطل است و تاویل آن که ولایت
نبی افضل است از نبوت باطل است کما **مسئله** هیچ ولی بمرتبه نبی نمیرسد و تکالیف
شرعی از و ساقط نشود مگر مجذوب که حکم بعقل رود که عقل و بلوغ شرط تکلیف است
و تکالیف شرعی از انبیا هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام
بر انبیا واجب است نماز تهجد بر نبی صلی الله علیه وسلم بروایتی واجب بود و نماز ضحی و سنت
فجر هم بروایتی واجب بود **مسئله** عصمت خاصهٔ انبیا است و اولیا گفتن کفر است
و عصمت در اصطلاح عبارت است از آنکه ممکن نباشد از وی صدور صغیره و کبیره عمدا و خطا
و اختلال عقل و غفلت در خواب و بیداری و هذیان و سکر و این در انبیا ضرور است تا در وحی
محل اشتباه نباشد و در غیر انبیا گفتن مخالف اجماع است **مسئله** صحابه از اولیاء امت

افضل اند حق تعالی در حق آنها فرموده کنتم خیر امة اخرجت للناس و رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم و اجماع منعقد شده
کلهم عدول عبد الله بن مبارک از تابعین است میگوید الغبار الذی دخل فی انف فرس
(یعنی غباریکه در بینی اسپ معاویه)
معاویة خیر من اویس القرنی و عمر المروانی **مسئله** قبور اولیا بلند کردن و
بر آن ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن همه بدعت است بعضی ازان
و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر شمع افروزان نزد قبر و سجده کنندگان
لعنت فرموده که قبر مرا عید و بت نکنید در مسجد سجده میکنند و روز عید برای تجمع [illegible]
مقرر کرده شده رسول کریم علی رضی الله عنه را فرستاد که قبور مشرفه را برابر کند و هر جا که تصویر
بیند او را محو کند **مسئله** سنت آنست که بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین
(یعنی وقت زیارت قبور)
والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة
مسئله در زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اولیای کرام مستحب است که طهارت کامله
باشد و مشغول درود بر پیغمبر خدا و اتباع او گفته باشد و عمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که پیشتر
(یعنی دور بود)
ازان بخلوص نیت لله کرده باشد ثواب آن بگذارد و دل خود حاضر دارد و بخشوع و تضرع باشد
و از جناب الهی محبت آنها و اتباع سنت آنها طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی
کرده بطلب فیض از صاحب قبر منتظر مراقب بنشیند قدر خواندن قرآن نزد قبور اختلاف است
لیکن صحیح آنست که جائز است **مقاله سوم در آداب کاملان و مرشدان** **فصل**
(طریقه دستور)
کاملان را هم طلب مزید لازم است قناعت در طلب قرب خدا تعالی هیچگاه نشاید از جناب
الهی سوال کند چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت رب زدنی علما یعنی ای
پروردگار زیاده کن مرا علم و در مجاهده قصور و فتور نکند که تا جان باقیست مجاهده باقیست
حق تعالی میفرماید واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار
خود را تا که آید ترا موت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قیام لیل میکرد تا که هر دو پای مبارک او

ورم میکرد مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یعنی بدرستیکه بخشید ترا خدا گناهان ترا اولین و آخرین مراد از گناه ترک اولی است فرمود
افلا اکون عبداً شکوراً یعنی آیا نباشم من بنده کمال شکر کننده **مسئله**
مرشد کامل ترا از خود بیند باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی از
فضیلتی بیند باید که آنهم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از خضر کرد و رسول الله صلی الله علیه
وسلم است باکبر و آموخت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم یعنی الهی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد او چنانچه رحمت فرستادی بر ابراهیم
و آل او حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که مبدء تعین محمد صلی الله علیه وآله وسلم محبوبیت
صرفه است و مبدء تعین ابراهیم علیه السلام خلت که زینه پایه تعین محمدیست صاحب ولایت
محمدی را ولایت ابراهیمی ضرور است که زینه پایه وی است لیکن چون محبوبیت صرفه
میخواهد که محبوب بر زینه پایه توقف ننماید و در مقام خلت هم فضیلتی عظیم است گو که زینه پایه
از محبوبیت صرفه است رب العالمین خواست که تفضیل مقام خلت هم بعضی پیروان محمد
واتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد فان العبد وما فی
یده ملک لمولاه یعنی غلام وآنچه در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد
هزار سال این دعا مستجاب گردانید و حضرت مجدد را که یکی از اتباع آن سرور است بدولت متابعت
آنسرور علیه السلام باین سرفراز کرده نا فهمان بر این سخن آنحضرت اعتراض میکنند **بیت**
گر نه بیند بروز شپره چشم ؛ چشمه آفتاب را چه گناه * ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره روایت میکند که فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم کلمة الحکمة ضالة المؤمن حیث وجدها فهو احق بها یعنی سخن دین گم کرده مومن
است هرجا که بیابد پس وی اولی تر است بگرفتن آن **مسئله** اولیاء کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را باید که بر مردم
عرض کنند تا مردم انانیت طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک ندارند ـ رسول خدا فرمود
لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم یعنی همیشه باشند

از امت من جماعتی ایستاده بکار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند آ
مددگاری شان بکنند با مخالفت شان کنند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیا است و ا
انبیا این کار سکیند این منصب عظمی را برای انکار سفیهان ترک نه نهند حق تعالی سفی
فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر
تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسولان پیش از تو حالانکه
بودند شواهد النبوت معجزات کتاب های روشنی بخش حدیث فضل العالم علی العابد
علی ادناکم ان الله وملائکته واهل السماوات والارض حتی النملة فی جحرها
الحوت فی الماء لیصلون علی معلم الناس الخیر رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان و اهل آسمان
و زمین تا مورچه و ماهی بر آموزنده خیر درود میفرستند **مسئله** هر که دعوی ولایت و ارشاد بدروغ
کند برای طلب جاه و ریاست و مال پس او خلیفه شیطان است مثل مسیلمه کذاب و من اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله
و نیست ظالمتر از کسی که بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حالانکه نشده باشد
یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا بازمیدارد نعوذ
بالله منها **مسئله** اولیا را جائز است که اظهار نمایند انعام حق تعالی را که در حق آنها شده
و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانچه قصاید غوث الثقلین
و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از آن مملو است چراکه حق تعالی میفرماید
واما بنعمة ربک فحدث یعنی نعمت پروردگار خود سخن بگو رسول کریم صلی الله علیه وسلم
فرموده ان الحدیث بالنعمة شکر یعنی سخن گفتن بنعمت شکر نعمت است و بیهقی زیاده
کرده وترکه کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است و
ابن جریر در تفسیر از ابی البشر غفاری روایت کرده که مسلمانان یعنی صحابه میدانستند که شکر نعمت آنست

که آنرا اظهار نماید چرا که حق تعالی میفرماید لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد
هر آئینه عذاب من شدید است حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در فردوس
و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب رض بر منبر بر آمد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَيَّرَنِي
لَيْسَ فَوْقِي أَحَدٌ یعنی حمد مر خدا را است که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست پس از منبر
فرود آمد مردم از وجه این سخن پرسیدند گفت بگفته ام مگر برای شکر نعمت ابن ابی حاتم از مقسم
روایت کرد که با حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصافحه نمودم و از وی تفسیر
أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان عملی صالح کند خبر دهد از آن مردم خانه
خود را درین باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی
از تزکیه نفس خود تفاخر منع فرموده و گفت لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ یعنی نفس خود را پاکی یاد مکنید
جواب داده شود که تزکیه نفس و اظهار نعمت در صورت باهم التباس دارند لیکن در حقیقت متغایر اند
اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیه نفس است و تکبر است
مذموم و اگر آنرا نسبت بخدا تعالی کند و خود را فی نفسه منشاء شر داند و اتصاف خود بوجه عاریت
بحول و قوت الهی بآن کمالات داند و شکر الهی بجا آرد آنرا اظهار نعمت گویند الغرض هر چند
در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ
حق تعالی مفسد را جدا از مصلح میداند اولیاء الله که از رذائل نفس پاک اند متصور نیست
مگر اظهار نعمت پس این امر اگر از ایشان بظهور آید اعتراض بر وی نشاید که حسن ظن مامور به است
لیکن مرید را باید که از مکر نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود را همیشه
متهم دارد و چون بمرتبه تکمیل رسد و بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود از آن اظهار
کند تا مردم منزلت او دریافته از وی استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند

فصل

شیخ را با مرید سلوک باید کرد مسئله باید که شیخ حریص باشد به افشای طریقه

مهربان و رحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم علیه الصلوة والسلام قال الله
تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم یعنی هر آینه آمد شما را رسول از جنس شما دشوار است بروی رنجانیدن شما حریص است
بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان است و ترش رو نباشد و مریدان را زجر نکند مگر بحق اسلام
و نصیحت بنرمی و شفقت کند و عنف و سخت گوئی نکند که رسول کریم چنین میکرد و از تقصیرات
شان اگر درباره خود بیند عفو کند قال الله تعالی ولیعفوا ولیصفحوا یعنی باید که عفو کنند
و از تقصیرات شان درگذرد و قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر یعنی پس
بسبب رحمت خدا که بر تست نرم هستی تو برای آنها اگر با آنها می بودی تو ترش رو و سخت دل
هر آینه پراگنده میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان و از خدا طلب مغفرت کن برای آنها
و مشورت کن با آنها در کار دین و دور کردن طالبان خدا برای رضا سندی خلق حرام است قال الله
تعالی ولا تطرد الذین یدعون ربهم یعنی دور مکن کسانی را که یاد میکنند صبح و شام الی قوله
تعالی فتطردهم فتکون من الظالمین اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی و از مریدان منفعت
مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است و اخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
قال الله تعالی ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا یعنی مگردان چشمان خود را از آنها
در حالتی که اراده زینت حیات دنیا داشته باشی و در رهنمائی نیت اجرت مکن مگر بر خدا قال الله
اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما اجرت جز این
نیست که اجرت من بر خدا تعالی است رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند
و میفرمودند رحم الله تعالی اخی موسی لقد اوذی باکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند
خدا تعالی برادر من موسی را که ایذا کرده شد بیشتر ازین و صبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله
عنه از پیر بزرگوار حضرت سید نور محمد بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان

آنحضرت بیعت گرفت روزی آن مرد از راه شقاوت بجناب آنحضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا در جواب هیچ نگفتند بروز دیگر آمد تا از آنحضرت توجه گیرد و استفاده نماید خواستم که او را بسزا رسانم آنحضرت مرا منع فرمودند و بران مرد متوجه شدند بطریقی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند درباره او خیر توجه فرمودند فقیر ازین معنی بسیار تنگدل شد و از سبب برابر ساختن او با سائر مخلصان از آنجناب التماس نمودم آنجناب فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او با زجر و عنف میکردم و توجه نمیدادم حق تعالی از من می پرسید که من در سینه تو نذری ودیعت کرده بودم و یکی از بندگان من طالب آن نذر آمده تو چرا محروم داشتی در آنوقت چگونه میگفتم که الهی این مراد شام داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جواب مقبول می افتاد چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق یکسان نمیکند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حقیقت کار بدست خداست فیض نمیرسد مگر بدوستان مخلص معقب این قصه بدان مانند که جنازه عبد الله بن ابی بن سلول منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود پسرش که مومن مخلص بود بجناب آنحضرت بالتجا آمد تا آنحضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت ما را شاد نمودند عمر بن خطاب رضی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کس است که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر شنیدند و فرمودند که من زیاده تر از هفتاد بار برای او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حق تعالی قبول نکرد و آیت نازل شد وَلَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و استاده مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان هرگز نخواهد بخشید

خدا تعالی آنها را بعد از آن باز آنحضرت بر جنازه کسی از منافقان نماز نخواندند **مسئله**
صاحب مسند ارشاد را باید که خود را با وقار دارد و در دروازه بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او
از نظر مرید کم شود دروازه فیض او نها بسته گردد و در حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرویست
که من رآه عن بعید هابه ومن رآه عن قریب احبه یعنی هر که آنحضرت را میدید باز دور
بروی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و بعد از آن محبت در دل او قرار میگرفت **مسئله**
و نیز بعضی مرید آنرا بر بعضی ترجیح ندهد مگر کسی را که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم
نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی
ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند آنحضرت علیه السلام
بترغیب و ترهیب و دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب ابن ام مکتوم هیچ نفرمودند
چون آن مرد نابینا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را نشنید و حکمت در مشغولی بر رئیسان
قریش آن بود که اگر اینها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام میشدند و ابن ام مکتوم
مرد مخلص بود در تعلیم او اگر دیر میشد ضرری نداشت معهذا عتاب آمد عبس و تولی ان جاءه
الاعمی یعنی ترشروی کرد و روگردانی نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که
هر که در طلب خدا محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود
اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما وقتیکه ببینی کسی را طالب من پس تو خادم او باش **مسئله**
و نیز صاحب ارشاد را میباید که حرکتی نکند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقه
ملامتیه انها تجویز کرده اند که آن معنی در کارخانه ارشاد مخل باشد و لهذا صوفیه گفته اند که ریاء الکاملین
خیر من اخلاص المریدین که منصب ارشاد منصبی عالی است نیابت رسول صلی الله
علیه و سلم است حق تعالی میفرماید انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا وداعیا الی الله
باذنه و سراجا منیرا بدرستی که ترا فرستادیم ما تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری
دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و رهنمای بسوی خدا باذن او باشی

چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زاید است دارمی از حسن بصری روایت
کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم
بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز
همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل العالم بر آن عابد مانند
فضیلت منست بر ادنای شما **مقام چهارم** در اسباب قرب الهی و ترقی در آن بدانکه
علت موجب قرب الهی جذب یعنی کشش خداست بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی
بی توسط امری باشد و آنرا اجتبا گویند و اکثر بتوسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است بحکم
استقرا یکی عبادات دوم صحبت انسان کامل مکمل این جذب الهی که بتوسط عبادت باشد آنرا ثمره
عبادت گویند و آنچه بتوسط صحبت باشد آنرا تاثیر شیخ نامند این کلام در علت فاعلی است و
علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید از ان
خبر میدهد فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن
قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا وَقَدْ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ أَبَوَاهُ
يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر قابلیت
اسلام پس مادر و پدر وی او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت
اند رسول الله فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اَلنَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
یعنی جنس انسان کان است مثل کان های زر و نقره از جایی زر می براید و از جایی نقره و از جایی
آهن و مانند آن و موانع قرب الهی رذایل نفس اند و جنس عناصر و غفلت لطایف عالم امر و
هر یک از عبادت و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز
علت اند برای رفع موانع

فصل در سیر آفاقی و انفسی ازین بیان واضح شد که نقصان را
برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و ریاضات موافق
تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کند و تزکیه نفس و عناصر و تصفیه لطایف عالم امر کند که

بمصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند و دوم جذب
شیخ کامل مکمل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیا را اکثر طریق
سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر بر آنکه رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را امر
کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را در امداد و متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی
و مصفی شوند و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سائر مقامات عشره
متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان
بتزکیه عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم بکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه بکنند
و هر یک لطیفه را نوری است تا آن نور ظاهر شود حکم بصفائی آن لطیفه بکنند قلب را نور زرد و روح را
نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چون این سیر بسیار دور و دراز
است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثنای سلوک بمیرد و از مقصود ناکام رود و لهذا
حق تعالی حضرت خواجه نقشبند را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه
القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک
شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف
عالم امر ظلمتها و کدورتها هم برطرف شود و قرب هم حاصل شود بعد از آن برای تزکیه نفس و قالب
مرید را بریاضت امر میکنند پس مرید را بر ریاضت و امداد و توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل
شود و این سالک را مجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که
جذب که آخر کار بود در ابتدا میسر شد و چون بعد فنای لطائف عالم امر ریاضت کرده شد
صولت و شدت نفس از مجاهدت لطائف عالم امر کم شد و ریاضت بر وی آسان گشت و ثواب
عبادات بعد فنای لطائف زیاده شد از ینجاست این سیر اسهل و اسرع شده و اگر مرید بدین
سیر پیش از کمال بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده

واللہ اعلم **فصل** در برکات عبادات بدانکہ از عبادات کامل قرب الہی قسمی ترقی پذیرد کہ معتبر باشد و از عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتد بہ چرا کہ ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چرا کہ بالا گذشتہ کہ عبادت ہمہ عالمیان بمنزلہ ظل است مر عبادت ولی را پس ہمچنین فرق است در برکات عبادات شان مشائخ گفتہ اند کہ از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل میشود کہ اگر بالفرض شخصی پنجاہ ہزار سال عبادت کند تا بمرتبہ ادنی اولیا برسد و مرتبہ ولایت یابد قولہ تعالی تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوْحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میرود ملائکہ و جبریل بسوی حق در روزی کہ مقدار آن پنجاہ ہزار سال است گویا کنایہ ازانست و چون تمام عمر دنیا ہم آنقدر نباشد پس حصول ولایت بمجرد ریاضت و مجاہدہ متصور نیست۔ مولوی روم میفرمایند **بیت**

سیر زاہد ہر شبی یکروزہ راہ ✤ سیر عارف ہر دمی تا تخت شاہ ✤ پس باید دانست کہ مشائخ کہ مریدان را بریاضت و مجاہدہ امر میفرمایند مقصود ازان تصفیہ عناصر است و تزکیہ نفس حصول قرب بلکہ تصفیہ و تزکیہ ہم بمجرد عبادت نمیشود تا کہ تاثیر صحبت مشائخ باوی یار نمیشود **مسئلہ** بعضی اکابر عیان میگویند کہ ہر عبادت کہ در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازالہ رذائل نفس تاثیر تمام دارد و لہذا ذکر جہر و اربعینات و خلوۃ ناموس و امثال آن اختراع کردہ اند و این سخن ازان مستنبط میشود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ خِصَاءُ اُمَّتِي الصِّيَامُ یعنی خصی شدن امت من روزہ داشتن است یعنی ہر کرا شہوت غالب باشد از روزہ داشتن دفع کند چون در روزہ مشقت است لہذا رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم برای دفع قوت شہوانی تجویز فرمودند نماز را و حضرت خواجہ عالیشان خواجہ بہاؤ الدین نقشبند رضی اللہ عنہ و امثال شان حکم کردہ اند بدانکہ ہر عبادت کہ موافق سنت است العبادت مفید تر است برای ازالہ رذائل نفس و تصفیہ عناصر و حصول قرب الہی لہذا از بدعت حسنہ مثل بدعت قبیحہ اجتناب میکنند کہ رسول اللہ فرمودہ صلی اللہ

علیه وسلم کل محدث بدعة وکل بدعة ضلالة پس نتیجه این حدیث آنست که
کل محدث ضلالة و بدیهی است که لا شیء من الضلالة بهدایة فلا شیء من
المحدث بهدایة و نیز در حدیث آمده ان القول لا یقبل ما لم یعمل به وکلاهما
لا یقبلان بدون النیة والقول والعمل والنیة لا یقبل ما لم توافق السنة یعنی
سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول نیستند
تا که موافق سنت نباشند و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب
نشود اگر مشقت را بر حصول قرب و دفع رذائل دخلیت بودی رسول کریم صلعم از آن منع نفرمود
ابوداود از انس ابن مالک روایت کرده لا تشددوا علی انفسکم فان قوما شددوا
علی انفسهم فشدد الله علیهم فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار رهبانیة ابتدعوها
ما کتبناها علیهم یعنی سخت مگیرید بر نفس های خود بدرستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود
پس حق تعالی بر آنها سخت گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعه ها و دیرها یعنی
نصاری اختیار آن کردند و رهبانیت فرض نکرده بود خدا بر آنها در صحیحین مرویست که سه کس
نزد ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و از عبادت رسول الله پرسیدند امهات
مومنین از عبادت رسول کریم با ایشان وا نمودند آنها از آن کم دانستند و گفتند که یا رسول الله
چه برابریست در شان او حق تعالی فرموده لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یکی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت که من همیشه روزه میدارم
افطار نمیکنم ثالث گفت که نکاح نکرده ام و با زنان سروکار ندارم رسول کریم صلی الله علیه وسلم
چون در خانه آمد این قصه شنید فرمود الا والله انی اخشاکم من الله واتقاکم له
یعنی من بدرستیکه نسبت شما خوف خدا زیاده دارم و متقی ترم لیکن من روزه هم دارم و افطار
میکنم و شب نماز میگذارم و خواب هم میکنم و با زنان صحبت میدارم پس هر که از سنت من
بیزاری کند از زمره تابعان من نباشد اگر کسی گوید که من بریاضت شاقه ترقیات می بینم

و مقامات و صفای باطن می یابد که انکار آن نمیتوانم کرد گفته شود که کشف و خرق عادات
و تصرف در عالم کون و فساد از ریاضت دست میدهد و لهذا حکمای اشراقیین و
جوگیان هند بدان متمتع میشوند و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است
بجوز و مویزی نمی خرند و رفع رذایل نفس و قلع شیطان و وسواس بی طریق سنت ممکن نیست
بیت محال است سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفی ٭ صلی الله علیه
و سلم اگر کسی گوید که اگر چنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند
کسی بمرتبه ولایت نرسد و این باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند
بعضی ازان در متابعت فوقیت دارند بر بعضی و اگر بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنها
راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب ازدیاد قرب نباشد دیگر اعمال موافق سنت و صحبت
مشایخ مکمل آنها را دستگیری میکنند و بدرجه کمال میرسانند علاوه آنکه آنچه بدعت در بعضی
اعمال آنها راه یافته بنا بر خطاء اجتهادیست و مجتهد مخطی معذور است بلکه یک درجه ثواب
دارد و مجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم
تنگ شود والله تعالی اعلم **فصل** در تاثیر مشایخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت
کامل تر از آنها اخذ فیض میکنند انبیا مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولو العزم
مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند **مسئله** ناقصان را حصول ولایت
نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان چرا که تنها عبادات آنها مقرون بقبول نشد چنانچه بالا گذشت
و عدم مطلق که آنرا اجنبی گویند در حق شان مقصود نیست برای عدم مناسبت او
با حق تعالی پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام مقصود نیست مگر بتوسط شخصی
که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله
است یا نائب او بدون نائب مناسبت ظاهری با مستفیضان وصول فیض متعذر
است حق تعالی میفرماید لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا

علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که مقیم قرار گرفتندگان
هر آینه می فرستادیم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت و لهذا بعد وفات رسول الله
صلی الله علیه وسلم از قبر شریف فیض میتوان رسید لعدم المناسبة الصوریة
پس واسطه دیگری باید نایب پیغمبر و وارث او و قال علیه السلام العلماء ورثة الانبیاء
علماء ظاهر و باطن وارثان پیغمبران اند **مسئله** بعد از آنکه شخصی بمرتبه کمال
رسد او را از جناب الهی بی واسطه فیض میتواند رسید. و از عبادات هم ترقیات میتوان کرد
حق تعالی میفرماید واسجد واقترب یعنی سجده کن و با خدا نزدیکی جو و از قبر شریف
رسول کریم و از قبور اولیاء هم اخذ فیض میتوان کرد **مسئله** مقصود اصلی از ارسال رسل
همین تاثیر صحبت است چرا که مسائل فقه و عقاید از ملائکه هم استفاده میتوان کرد چنانچه
حدیث جبرئیل دلالت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هذا جبرئیل جاءکم
لیعلمکم دینکم این جبرئیل است آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس بر مناسبت
تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که ثمره ولایت است و لهذا رسل از بشر آمدند
حق تعالی میفرماید لقد جاءکم رسول من انفسکم هر آینه آمد شما را رسول از جنس شما و
فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون الآیة **مسئله** بعضی کسان را که استعداد
بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه
ولایت رساند و آنرا اویسی گویند چرا که اویس قرنی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه
وسلم اخذ فیض از جناب کرده **مسئله** ریاضت تنهائی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل
نفس و حصول ولایت کفایت نمیکند و تاثیر صحبت انبیاء که بالاصالة کمالات ولایت
و کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صالحین که بتبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای دفع رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
میکند لیکن نه آن مشابهت که در یک دو صحبت کفایت کند. بلکه در مدتی تاثیر صحبت

دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنها لیاقت میکند که فقط جذب از کسی بی بدست آید
بدون ریاضت و سلوک آن است **فایده** جذب الهی که بواسطه انبیا علیهم السلام
است اجتبا صرف است همچنین آنچه بواسطه انبیاست و آنچه بواسطه اولیاست هدایت
صرف است که موقوف است بر انابت و آنچه بواسطه ارباب کمالات نبوت است اصحاب را
یا غیر آن اجتباست که در آن بوی هدایت است یا هدایت است که در آن بوی اجتبا
اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق است و الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی
الیه من ینیب یعنی حق تعالی اجتبا میکند هر کرا میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده میکند و هدایت
میکند کسی را که رجوع می آرد **مسئله** جذب مطلق که عبارت است از اجتبا چنانچه انبیا
را میباشد بسبب مناسبت با مبدأ فیاض اولیا را هم دست میدهد لیکن بعد حصول مناسبت
تام با حق تعالی چرا که مانع از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت مبدل شد پس
معلوم شد که صوفی چون بسیر مریدی واصل شود و دیگر منازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد
و بمتابعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب خدا گردد و در حق وی اجتبا که او به انابت
موقوف نباشد پس از آن آنچه ترقیات او را خواهد شد بسیر مرادی خواهد شد **مسئله**
گاه باشد که اجتبا و جذب مطلق مرید را دست دهد و پیر او را دست نداده باشد پس درین
صورت مرید از پیر افضل شود مرادی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بر وی نگذارد از حسن پرسیدند
که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبدالسلام بن مشیش بود و اکنون ده دریاست پنج در
آسمان است و پنج در زمین است. از شیخ پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین
حماد دباس بود اکنون از ده دریا میخورم دریای نبوت و دریای فتوت **مسئله** هر چند مرید
از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ بر گردن او باقیست **فایده** چیزی مذکور شده که
ترقی در قرب از سه چیز است، برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق پس باید دانست

که از برکات عبادات قوت و وسعت و اقربیت حاصل میشود لیکن در یک مقام ترقی از
مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و از آن بولایت علیا و از آنجا بکمالات
نبوت نتواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ و از جذب
مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ماشاء الله تعالی دست میدهد والله تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه و تعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود
نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات یعنی
هر آئینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات دارد پس رد کردیم
او را پائین تر از پائین تا آنکه مثل خود را یا ناچیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد
و عمل صالح کرد قال علیه السلام ما من مولود الا وقد یولد علی فطرة ثم ابواه یهودانه
الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام الناس معادن
کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا پس
چنانچه در معادن اختلاف است الهیت ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و الهیت آهن
در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغایره دارند قال الله تعالی
وقد خلقکم اطوارا یعنی بدرستیکه خدا شما را بر چند طور پیدا کرد و این کیفیات ناشی اند از صفات
نفس و عناصر از شدت و ضعف و مانند آن و هدایت و ضلالت هر دو جای ظاهر میشود
خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام بر آن دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد و
در حق عمر فرمود اجبار فی الجاهلیة و خوار فی الاسلام و نوعی دیگر است سبب در اختلاف
استعداد انسانی که حق را اظلال اسماء الهی اند باظلال یکمرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی
ما یعلمه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل این نوع استعداد
مستلزم هدایت و ضلالت است هر که مبدء تعین او ظل اسم الهادی است هر آئینه بهدایت

خواهد رسید و هر که مبدأ تعین او ظل اسم المضل است او هر آئینه گمراه خواهد بود ولیکن از بودن
مبدأ تعین شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هر کرا حق تعالی
بفضل خود بمرتبه رساند آن زمان تفرقه مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدأ تعین او
با اصل ظاهر شود هر کرا مبدأ تعین اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود
صدیق را چون مبدأ تعین دائره ظلال لفظ اعلی بود آنحضرت در مرتبه ولایت اتم و اسبق
و اشرف آمده مسئله ثمره اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار مبادی
تعینات در ولایت ظاهر شود خصوصا در ولایت صغری و ثمره اختلاف بنوع اول
در جمیع مقامات ظاهر شود چرا که معامله با لطائف عالم امر و فیضان مبادی تعینات در ولایت
صغری است و صغری از آن در ولایت کبری نیز هم و در اکثر دوائر ولایت کبری معامله با نفس
است و در ولایت علیا با عناصر ثلثه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و مافوق آن نیست
جدا آن والله اعلم مسئله ممکن است که بعضی اولیا از بقیه طینت بعضی انبیا پیدا شوند
باشند و نیز از طینت اکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم پیدا شده باشند
بعض تحول نمیشود چرا که هر کس از نطفه والدین خود پیدا میشود جواب اکثر چیزها
که بعقل اثبات آن ثابت نمیتوانند شد از شرع ثابت میشود یا بکشف و الهام فیما نحن فیه
ولایت که عبارت از قرب بیچون است امام محی السنه بغوی رحمة الله علیه در تفسیر معالم
التنزیل در تفسیر کریمه منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری قول
عطای خراسانی ذکر کرده که گفته نطفه که در رحم قرار میگیرد فرشته پاره خاک می آرد
از مکانی که در آن دفن کرده خواهد شد پس در نطفه می اندازد پس از خاک و نطفه آدمی پیدا
میشود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود ما من مولود الا وفی سرته من تربته التی یولد منها فاذا رد الی ارذل عمره
رد الی تربته التی خلق منها یدفن فیها وانی وابا بکر وعمر خلقنا من تربة واحدة وفیها

مدفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف او خاکی است که ازان پیدا شده بود پس چون بار
عمر یعنی بوقت مرگ رسد بازگردانیده شود بهمان خاک که ازان پیدا شده بود و دفن
کرده شود در آن بدرستی که من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و یکجا مدفون
خواهیم شد میرزا محمد بدخشانی رحمه الله گفته که این حدیث را شواهد اند از ابن عمر و ابن عباس
و ابو سعید و ابو هریره بعضی را بعضی قوت میدهد و قفتیکه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنایز
قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم یاد کنم صادق میم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عبد الله بن جعفر را فرمود که
تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جایز است
که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و از بدو خلقت زمین آنرا با انوار برکات
و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جمله آن چیزی بقیه مانده باشد که خمیر مایه شخصی از اولیا
شود و این امر عقلا محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را در اصطلاح
اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بنظر می درآید که گویا جسد او مصنوع است
از جواهر و احباب و دیگران از آب و گل مسئله اصالت هر چند موجب فضل است اما فضلیت
صاحب اصالت بر کسانیکه فضیلت شان باجماع ثابت است لازم نمی آید یعنی که عبد الله
ابن جعفر موجب نص حدیث صاحب اصالت است حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین
رضی الله عنهم از وی افضل اند باجماع **مقام پنجم** در مقامات قرب الهی بدانکه
حق سبحانه و تعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه و اسمای
حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسمای
و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی
تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال
باشند حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث

نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهم تولید مثل است و منبئ از شائبه عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که لطائف اند از مخلوقات الهی که آنرا نسبت تام است با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت واسطه میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین مناسبت آنرا بنابر مسامحت ظل گفته می شود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته اند که آنقسم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن شرع بثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی و تقدس ما سوای آن هرچه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این حلم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار می آید و کشان کشان باصل می برد فقیر گوید چنانچه در حدیث وارد شده است ان لله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدا تعالی هفتاد هزار حجاب اند از نور و ظلمت اگر دور کرده شوند آن حجابها هر آئینه می سوخت روشنی روی او تا نهایی بصر او از خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر دور کرده شود هر آئینه بسوخت روشنی روی او تا نهایی بصر او از خلق او و در حدیثی دیگر آمده است که جبرئیل گفت یا محمد دنوت من الله دنوا ما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبرئیل قال کان بینی و بینه سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا نزدیکیکه گاهی نزدیک نشده بودم او را اینچنین آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود

که چگونه بود ای جبرئیل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود شاید که مراد ازین حجاب
همین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لغناء ذاته تعالی
عن العالمین یعنی بسبب لی پروا بودن ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب
برای کثرت می آید فا آنچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده موید قول صوفیان است
که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار
حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین می فرماید بعبارت حضرت جبیرا الحجب
حتی وصلت الی ✦ مقام لقد کان حدی فادنانی ✦ یعنی دریدم تمام حجابها تا که رسیدم
من جائیکه بود جد من پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال که ولایت
صغری از آن عبارتست و رسیدن بجد من تعین محمد صلی الله علیه وسلم که در مرتبه صفاتست
که آنرا ولایت کبری نامند **سوال** اسما و صفات الهی و ظلال آنها را چرا سبب تعین انسان
میگویند **جواب** چون دانسته شد که ان الله لغنی عن العالمین پس برای آن صفات
و ظلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود و توابع وجود واسطه میشود **سوال** تعین هر شخص
فرع وجود اوست با همین وجوه چنانچه در حلقه مقرر است پس اسما و صفات بانفسها
مبادی تعینات عالم میتوانند شد پس وجود ظلال چه درکار است و اگر مبادی تعینات میتوانند
پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه نشد **جواب** آنکه مبادی تعینات میتوانند شد
لیکن در پیدایش ظلال و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود والله تعالی
اعلم اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما بانفسها می بودند تمام عالم رنگ انبیا و ملائکه
معصوم می بودند و مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و مقتضای صفات جلالی
و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت
و قهر و غیره صفات هم منصه ظهور آید قال الله تعالی ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها
ولکن حق القول منی لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین یعنی اگر میخواستیم

هر آئینه مبداو همه هرس ایجاد تا او ولیکن ثابت شده است تقدیر از من هر آئینه پر خواهم کرد جهنم از جنیان و ادمیان فائده تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکه آنست که در صفات الهی دو اعتبار جاریست یکی جهت وجود شان فی انفسها دوم جهت قیام شان بذات حق تعالی پس صفات از جهت اول مربی انبیا اند و بجهت ثانی مربی ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت بولایت انبیا اعلی و اقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ یعنی نیست کسی از ما یعنی ملائکه مگر آنکه او را مقام است معلوم که ترقی از آن نیست و انبیا را ترقیات است سوی مقام ملائکه و هم بالاتر از ان که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولوالعزم الی غیر ذلک از این جهت انبیا از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق است چون این همه تمهید مذکور شد پس بدانکه بسبب ریاضت و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و تاثیر صحبت مرشد که آن علیه الصلوٰة بیواسطه یا بواسطه کثیره دون صوفی از مقام خود در قربیت حق سبحانه تعالی ترقی میکند تا آنکه آن صوفی را با جناب الهی آنقدر قرب بهم رسد که اصل او را است یعنی ظل را که مبدء تعین اوست آنزمان بر صوفی در اصطلاح اطلاق ولی کرده میشود و مراتب قرب هر چند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام عالم بصورت دایره بنظر کشفی می در آید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطر دایره بنظر می آید و در قوس تحتانی عناصر اربعه و نفس مشهود میگردد و لطائف پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی ظاهر میشود و از گذشتن آن ظلال اسما و صفات هم بصورت دایره مشهود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر میکند و ترقی می نماید تا بجدیکه در دایره ظلال داخل میشود و با اصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد و بوجود اصل باقی می بیند و خود را در ان فانی و مستهلک می یابد بقسمی که از خود هیچ عین و اثر نمی یابد و بوجود اصل باقی می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و این دایره ظلال دایره ولایت صغری و ولایت اولیا باشد اکثر اولیا همین ظلال را دایره صفات گفته و صفات را عین ذات دانسته در حالت سکر با نا الحق قایل

قایل شده اند بعد ازان چون از مبدء تعین خود ترقی کرده در دائره ظلال سیر واقع شود آن سیر را
سیر فی الله میگویند و در حقیقت این سیر الی الله است **فائده** بدان ای برادر که هر چند
صفات حقیقیه حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان تکلم کرده اند اما
جزئیات آن صفات و غیرها نهایت ندارند اسماء حسنی لعبارتی بودند در آن احادیث دیگر
اسماء و در توریت هزار اسم مذکور شده اما در آن منحصر نباید دانست که نهایت ندارند حق تعالی
میفرماید وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ يَمُدُّهٗ مِنْ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ
كَلِمٰتُ اللّٰهِ یعنی اگر تمام اشجار زمین قلمها شوند و دریا و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی باشند
کلمات الهی بپایان نرسند یعنی کلمات حق که بر صفات و کمالات دلالت دارند تمام نشوند
چنانچه سعدی گفته بیت نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه
مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم
غیر متناهی اند حق تعالی میفرماید آیه مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ یعنی هر چه نزد
شماست فانی است و هر چه نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت صغری در مراتب
ظلال کسی تفصیل سیر کند ابد الاباد منقطع نشود لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق
او مقدر است سیر میکند و نیز ظل را ظلی باشد و آنرا ظلی دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه
الی ماشاء الله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده باصل خود میرسد و در آن فانی میشود
و ازان ترقی کرده در اصل آن فانی میشود همچنین هر ظل که میرسد خود را در آن فانی و مستهلک
می بیند و وجود آن باقی می نماید همین است معانی بیت مولانای رومی که گفته بیت
هفتصد و هفتاد قالب دیده ام ٭ همچو سبزه بارها روئیده ام ٭ بعد ازان اگر عنایت شامل
حال صوفی شود ازانجا عروج واقع شود و بمتابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول در دائره
اسماء و صفات میسر گردد که اصل این دوائر ظلال است و سیر که در آن واقع شود سیر فی الله
خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیاء علیهم السلام است دیگر آنرا

بہ تبعیت این دولت رسیدہ ہر گاہ رسیدہ بنہایت عروج لطائف پنجگانہ عالم امر نہایت
این دائرہ است بعد ازان بمحض فضل الہی جلشانہ ازین مقام عروج واقع شود سیر دائرہ حصول
اینہا خود بود و اگر گذشت آن دائرہ اصول و بعد از طی آن دائرہ فوقانی ظاہر میشود حضرت
مجدد الف ثانی میفرمایند کہ چون غیر قوسی ظاہر نشدہ بہمان قوس اختصار کردہ اند درین
سر چی خواہد بود کہ بر آن اطلاع بخشیدند و این اصول سہ گانہ اسما و صفات کہ مذکور شدند
مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سہ گانہ مخصوص
بنفس مطمئنہ است و حصول اطمینان نفس ہم درین موطن میسر گردد و درہمین مقام شرح
صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنہ بر تخت صدر جلوس
میفرماید و بمقام رضا ارتقا مینماید این موطن منتہای ولایت کبرای انبیا است حضرت مجدد
میفرمایند کہ چون سیر تا بانیجا رسانیدم متوہم شد کہ کار تمام شد ندا دادند کہ اینہمہ تفصیل
اسم الظاہر شد کہ یکبازوی طیران است و اسم الباطن متعلق بازو مبادی تعینات ملا
است و شروع درین سیر نمودن قدم نہادن است در ولایت علیا کہ ولایت ملا اعلی است
حضرت مجدد میفرمایند کہ بعد از حصول دو جناح اسم الظاہر و اسم الباطن چون طیران واقع شد
معلوم شد کہ ترقیات بالا عنالت نصیب عنصر ناری است و عنصر ہوائی و عنصر آبی ملائکہ
را ازین عنصر سہ گانہ نصیب است چنانچہ وارد شدہ کہ بعضی از ملائکہ از نار و ثلج مخلوق
اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین النار و الثلج است و فوق آن بفضل الہی چون سیر
واقع شود شروع در کمالات نبوت خواہد بود حصول این کمالات مخصوص انبیا است علیہم
السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال تابعان انبیا را نیز بہ تبعیت ازان کمالات
نصیب است و درمیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است
و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن ہستند و چون این عنصر مخصوص
بہ بشر است خواص بشر از خواص ملائکہ افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری

وکبریا و علیا همه ظلال کمالات نبوت و تشبح و مثال آنست در دایره کمالات نبوت چون
بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دایره ظاهر میشود و آن دایره کمالات رسالت است که
بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص است دیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود چون مرکز
آن دایره ثانی رسیده میشود آن مرکز هم بصورت دایره ظاهر میشود که آن دایره کمالات
اولو العزم است عالی است از مثالیت انبیاء اولو العزم را چون این منصب و منه قیام
اشیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت انبیا این منصب
بوی عطا میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود گشت
که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد اذ لیس وراءه الا العدم
المحض ای فرزند این ماجرا در توهم نیاید که عنقا در شکار آید فهو سبحانه وراء الوراء
ثم وراء الوراء یعنی حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این ورائیت نه باعتبار
حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست که مانع ادراک است
فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد فی الوجدان یعنی حقتعالی در وجود قریب تر است
و در ادراک بعید تر بعضی مکمل مرادان باشند که در فن سرادقات عظمت و کبریا بطفیل
انبیا علیهم السلام اشاره جا دهند و محرم بارگاه سازند [illegible]
مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته منه لک
رئیس درین موطن سیر عنصر خاک است کمالات انتها مخصوص هیئت وحدانی است
اینچنین کس بعد قرون متطاوله هزارها ساله پیدا میشود و ظهور سرادقات عظمت و کبریا
متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد از مرتبه علیا نور صرف که
آنرا این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه ایست بس عالی که حقیقت قرآن است کعبه
بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار
قرآن مجید غالبا ورود ثقلی بر باطن عارف است گویا کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا

بدرستیکه ما بر تو نازل کنیم کلام ثقیل ایما باین معرفت دارد و حضرت مجدد میفرمایند که فوق
این مرتبه مقدسه مرتبه ایست بس عالی که حقیقت صلوة است تواند بود که ایما باین حقیقت
صلوة رفته باشد الخ در قصه معراج آمده که قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰهَ یُصَلِّی یعنی باش
ای محمد که خدا نماز میگذارد یعنی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجود جدا
گردد فَهُوَ الْعَابِدُ وَ هُوَ الْمَعْبُوْدُ در این مرتبه کمال وسعت و امتیاز هیچ نسبت حضرت عروة الوثقی
میفرمایند که استلذاذیکه در حین ادای صلوة است نفس را در آن حظی نیست و در عین التذاذ
در ناله و فغانست و رتبه نماز در دنیا رتبه رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند
که دولت رویت که سرور عالمیان را در شب معراج در بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر
میشد ولهذا فرمود اَلصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ و فرمود اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ
فِی الصَّلٰوةِ حضرت عروة الوثقی میفرمایند هرچند در دنیا رویت نیست اما کالرویت است
یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبه مقدس که فوق حقیقت صلوة است آن استحقاق
معبودیت صرف است و آن فوق را نامی است در آن موطن و نسبت نیز کوتاهی نباید
اگرچه چون باشد اقدام کمل انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت
صلوة است و فوق این مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از آن دولت میسر نیست لیکن
الحمد لله سبحانه که نظر را از آنجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده مصرع
بلا بودی اگر اینهم نبودی * و حقیقت کلمه لا اله الا الله در این موطن متحقق میگردد و معنی لا اله
الا الله نسبت بحال منتهیان لا معبود الا الله چنانچه در شرح معنی این کلمه قرار یافته
و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن نسبت بمبتدیان و متوسطان است و لا مقصود و فوق لا موجود
و لا وجود است لا معبود الا الله در حقیقت ما مرتقی در نظر وحدت بصر وابسته بعبادت
صلوة است نه عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوة مدد نمایند و نقص آنرا تلافی کنند

فصل در ولایت صغری که ولایت اولیا است سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد

رضی الله عنه آنرا ولایت صغری می نامند چون دیگر مقامات ثابت میکنند تعین اول که آنرا وحدت
تعبیر میکنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی میگویند و تعین ثانی که واحدیت تعبیر میکنند
و مرتبه تفصیل و حقایق ممکنات میگویند در همان مقام اثبات مینمایند و حضرت مجدد رضی الله
عنه میفرمایند که ولایت صغری دایره ظلال حقایق ممکنات است سوای انبیاء و ملائکه
علیهم السلام حقایق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری
تعبیر کرده شد و حقایق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولایتین سابق مذکور گردید
و لفظ اعلی از ولایت کبری حقیقت محمدی گفته که آنرا الصفت العلم باشان العلم تعبیر فرموده اند
این مکشوف آنحضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود لیکن آنگاه که بکمالات نبوت و رسالت
و اولوالعزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم
خلیل الرحمان است و مرکز که اشرف و اسبق اجزاء اوست حقیقت محمدیست بعد
ازان بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دایره خلت است
که مبدء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چون بمرکز رسیده
شود انهم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفه است که مبدء تعین موسی کلیم الله علی نبینا و
علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدء تعین رسول کریم است صلی الله علیه وسلم
و آن مرکز چون دایره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت
صرفه آن حقیقة الحقایق است معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و
محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه وسلم پس برای کسروی کائنات دو ولایت
است ولایت محبوبیت ممتزجه که آنرا حقیقت محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا
حقیقت احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که دران سیر قدمی را
گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقت احمدیست ممکن نیست لیکن قرب مرض
موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

ترقی ازانجا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که آنچه معنی
ازآنحضرت یعنی حضرت مجدد در میان مجلس استفاده نموده **سوال** وجه تعارض کشف.
اولیا و کشف حضرت مجدد رضی در تعین اول چیست **جواب** حضرت مجدد میفرمایند که ظل
شیء شبیه است که خود را باصل شیء وا نماید و سالک ما نحو گرفتار میباشد پس ایشان در
تعین ظل تعین اول بوده اند که بوقت شهود بر عبارت بر اصل تعین اول که تعین حبی است
ناهم گشته **سوال** چرا از صفات حقیقیه است و حب از صفات اضافیه و وجود بر حسب
اسبق است چه حب فرع وجود است آنها را ظل تعین حبی گفتن راست نباید **جواب**
علم از صفات حقیقیه است و داخل مرتبه لاتعین است و مبادی تعینات همه اعتبارات
است اول اعتباریکه بظهور آمد حب است اگر حب نبودی هیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی
آمده کُنتُ کنزاً مخفیاً فاحببتُ اَن اُعرَفَ اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است
تعین وجودی گویا ظل است تعین حبی را حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را بسم ذات خود را
مبدا اند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند دائره ولایت کبری و ولایت علیا ست
و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات بیچون که در مرتبه علم است وصول بآن کمالات
نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم است و حقیقت قرآن و حقیقت صلوه
و معبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آنرا وجود نفس الامر نسبت
مثلاً زید در خارج موجود است و وجود او امریست اعتباری که در خارج موجود نیست اما
نه اعتباری که موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامریست چنانچه حضرت مجدد رضی
بطور سوال و جواب فرموده اند **سوال** تعین اول وجودی است و وجود او در خارج موجود نیست
نزد ایشان بزرگواران چیزی بجز ذات خدا تعالی موجود نیست و آن خارج از تعینات
و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گوییم لازم آید که تعین علمی از وی سابق باشد
بآن خلاف مقدر است **جواب** گوییم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گوییم بالمعنی

که مادرای عقل و دراسم تیه تی است گنجایش وارد الله سبحانه اعلم حضرت عروة الوثقی
مبشر نمایند که باید دانست که معنی تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده
حسب شد. با وجود شد بلکه معنی آن ظهور است که لائق است به تنزیه و مناسب کلام
انبیا است علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله
نوری **فصل** باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق صوفی
را دو حالت است یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ
إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم
رجوع عن الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است
حق تعالی فرماید وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول را فرشته کردمی هم
بصورت مردی کردمی اگر فرشته را پیغمبری سفر ساده و در الصفات از میان میساختم
تا در میان مفیض و مستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت
اولی در نظر کشفی چنان مینماید که گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیه بنظر می آید که گویا از جناب
حق بسوی خلق می آید درین حالت صوفی غمگین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او
در عالم بسیار سرایت میکند **فائده** خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد.
فصل اینهمه مقالات در عروجات که در میان آمده بعد هزار سال حق تعالی بمجدد
الف ثانی عطا کرد کسی از اولیاء سابق بآن لب نکشوده اینهمه مبنی بر آنست که در میان امم
سالفه برای هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید
وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ یعنی نبود هیچ شهری مگر آنکه گذشت در وی پیغمبر
وبعضے ازانها بمرتبه رسالت میرسیدند چنانچه در حدیث است عدد انبیا یک لکهه و بست
و چهار هزار و تعداد رسل سه صد و سیزده است و بعد هزار سال یا تریبان پیغمبری
اولو العزم مبعوث میشد بعد هزار سال از آدم نوح علیه السلام و همچنین بعد او ابراهیم

وبعد او موسی و بعد او عیسی علیه السلام و بعد او محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین
شدند بعد وفات او اولیا راست او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرمود العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبران اند و درمیان آنها
شخصی مثل رسولان درمیان انبیا بر سر هر صدوه بمزید فضل امتیاز یافته و تجدید کرده
ابوداود وغیره از آنحضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبعث فی هذه الامة
علی راس مائة سنة من یجدد لها امر دینها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد درین امت
بر سر هر صده شخصی را که تجدید دین کند چون هزار گذشت و نوبت اولوالعزم رسید حق تعالی
موافق عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سایر اولیا مجددان مثل
اولوالعزم باشند در انبیا و رسولان و او را از بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آفرید
و آن مقامات و کمالات داد که کسی ندیده بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شایع و
جلوه گر گردانید از آن امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند او از پدر و جد خود رضی الله
عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابشروا و استبشروا انما مثل امتی مثل
غیث لا یدری اخره خیر ام اوله او کحدیقة اطعم فوج منها عاما ثم اطعم
فوج منها عاما لعل اخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها حسنا
یعنی خوشی کرده باشید و خوش باشید بدرستیکه حال امت من مانند حال باران است
دریافته نمیشود که آخران بهتر است یا اول آن یا حال امت من مانند باغ است
خورانیده میشوم من از ان باغ قسمی از میوه سالی و قسمی در سالی دیگر شاید که قسم آخر
آن پهناورتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوبتر باشد در خوبی و از
ابی هریره در کتاب الزهد بیهقی آورده و همچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید
یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شهید باشد

از این احادیث معلوم میشود که بعضی مردم در آخر زمان باشند که علوم و کمالات شان بهنا ور
تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبه کفر
و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد والله اعلم خاتمه در سلوک نقشبندیه
جمیع مسلمانان را خصوصا صوفیان طریقه نقشبندیه را که بنای طریق شان منحصر است بر
اتباع سنت لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرایض و واجبات و محرمات و
مکروهات و مشتبهات و سنن پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عبادات و عادات دریابند و مهما امکن
در اتباع سنت کوشند خصوصا در اتباع فرایض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتبهات
رعایت سنت محکم گیرند در طهارت بدن و ثوب و مکان و سایر شرائط نماز احتیاط کلی
نمایند اما در طهارت ظاهری بمرتبه وسواس نرسانند که مذموم است و نماز پنجگانه در مساجد
بجماعت گذارند بقسمی که تحریمه اولی فوت نشود و کثرت جماعت و بهترین کسان را امام طلب نمایند
در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام است پس هر قدر که
امام کامل تر باشد نماز کامل تر میشود و جمعه از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را نیک
رعایت کنند و نماز باطمینان تمام گذارند و قرآن بتصحیح و تجوید و حسن صوت فی الجمله بخوانند و نماز را
در اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن راتبه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که آنهم سنت موکده است
از دست ندهند و روزه ماه رمضان مبارک باحتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه یا غیبت
ثواب روزه را از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشر اخیره رمضان لازم
گیرند و لیلة القدر را جویان باشند و اوقات و ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی
باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری
مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح
خیبر در سالی شش صد من جو و خرما میدادند و در ملک خود بلکه هم نگاه نمیداشتند و
از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا و غیره عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از

مشتبهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر
واقع شود امید مغفرت بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قویست اما حقوق
الناس در بخشش نمی آیند و نکاح سنت پیغمبر است اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد درین زمانه
بخوف فوت اکثر فرائض و سنن اگر از ان باز ماند بهتر باشد درین مکتوب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل
آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد ادای فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و
مشتبهات صوفی لازم است که اوقات بذکر الهی معمور دارند و در بطالت نگذرانند در حدیث آمده
که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند بعد فنای نفس بکثرت
نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب دست دهد حق تعالی میفرماید لا یمسه الا المطهرون
یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکنند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه لا اله الا الله است
همچنین ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله میشود رسول کریم میفرماید جددوا ایمانکم
یعنی ایمان خود را تازه کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود بتکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله جمیع مشایخ سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضی
بجهر میگویند و از ان میجویند و نقشبندیه ذکر جهر را بدعت دانسته اند بذکر خفی اکتفا کرده اند
لیکن برای فنای قلب وغیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید میدانند و دم را
زیر ناف بند کرده و لا را در خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را از دماغ بر دوش راست تا لطیفه
روح که زیر پستان راست است فرود می آرند و کلمه الا الله از انجا بقلب که زیر پستان چپ است
ضرب میکنند اینچنین بملاحظه معنی که هیچ مقصودی نیست جز ذات پاک او برعایت طاق بعمل
می آرند و این را وقوف عددی گویند این عمل از خواجه عبدالخالق غجدوانی داو را از حضرت
خواجه کائنات رسیده و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی بزبان مفید است که
که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن

بعد اختتام این عجاله نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب
نمود که مکتوب پانسی و ششم از مجموعه مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی
وظاهری شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود
که مشتمل بر بعض فواید عظیمه و عقاید مهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیای
هندوستان است در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت
مستغنی از بیان است کتاب سفوات الصفیا و اخبار الاخیار وغیره کتب تذکره
اولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل برحمت حق پیوست

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر شمس الدین سلمه الله تعالی - بدانکه حج عبادت بدنی است و مالی و این طائفه را در حج
سرها و کارها است و بحقیقت زیارت کننده کعبه معظم چون زیارت کننده خداوند جل و علا
و کرامت زیارت کننده از او از هر کرم است و مقصود و مراد طالبان از حج خانه خداوند خانه است
نه خانه اما خانه درمیان بهانه است سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم
و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید بازگشتم سال دوم
چون بحرم رسیدم چشم بر گشادم خداوند خانه را دیدم و خانه را گفتم در عالم الوهیت مشارکت نگنجد
و در عالم وحدانیت رحمت دوئی نه محبوب ۱ و خانه ۲ و من ۳ سه باشد آنکه دو بیند ملحد بود و من سه بینم
چگونه ملحد نباشم در حال بازگشتم در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا در بر گرفت پرده
عزت از بصر بصیرت من برگرفت شمع معرفت در دلم برافروخت هستی مرا با نوار تجلی بسوخت و این
خطاب بسرم رسانید ندانت زایری حقا فحق علی المزوران ان یکرم زایره حبت تا چشم بر گشادم
نور رخ تو دیدم ٭ تا گوش بر کشودم آواز تو شنیدم ٭ چون محبان صادق را جمال آن خانه از
محبوب بی نشان نشانی است چه کنند بدان خود را تسلی دهند چنانکه گفته اند من منع النظر تسلی
بالاثر هر که از دیدن جمال دوست ممنوع بود بنشان محبوب خود را تسلی دهد مجنون گرد خانه

هر صبح و شام گشتی و خاک در دیوار او بسید لفتی شعر اطوف علی جدار و دیار لیلی * اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا
فما حب الدیار شغفن قلبی * ولکن حب من سکن الدیارا * جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدرد دل مینالند و امید
میدارند تا از دیدن خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند و از نشان بعیان مشرف شوند گفته اند چون محب اند
از مقصود می از آن در بر خواهد آرد و مطلوب می را از آن در بر خواهد آمد اگر بدت مقامی که وی را در دار فنا خواهد بود همه
از آن در بر جبین داند که برود بهر که خواهی برو بسوی هر که خواهی دو اگر بپای کلیم گیری دست بگیر دو اگر سر بر قدم
مسیح نهی بنه بهر که را جان بباید در او در آویز و هر که را جهان می باید بر در او آویز و بر این معنی در سخن دُر ربار
سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم رفته است الحجة مبرورة خیر من الدنیا وما فیها حج پسندیده بهتر از دنیا و آنچه در دنیا
است چون بنده دل از مهر اهل و فرزند بر دارد و روی براه درگاه آرد و چون بعد جد و جهد و مشقت شدید جمال
کعبه بیند هر آینه لذت یافت جمال کعبه وی را چنان بود که همه لذات در هواز نه آن زحمت نماید و اگر درین
حال نسیم عنایت دود زیدن آید و حجاب وجود از پیش بر آید بعرش که کعبه لباب است مکاشف شود و چون
طیران قدسی گرد عرش مجید طواف کردن گیرد در مقام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابله
آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر سرش از مکنونات در گذرد و از محسوسات و معقولات بر گذرد و بیافت
دیدار محبوب سعید گردد و خاطرش از ادراک معقول مدار بما بعید گردد پس بدین معنی حجه مبروره خیر من الدنیا
و ما فیها باشد و خیر من العقبی ایضا توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است الحجة مبرورة
ما لها جزاء الا الجنة حج مبرور را جزا جز بهشت نیست یعنی چون حجت عشق دیدار محبوب از اهل و فرزند
بر جا و جان دل جهانیان نهاد و مطلوبش هر آینه بخلعت رضا و بتشریف لقا مشرف گرداند که گفته
ایشانست که اگر نه آن بودی که محبان را در بهشت وعده دیدار است هرگز ذکر بهشت بر ضمیر طالبان
نگذشتی و هیچکس از ایشان برغبت قدم در جنت فردوس ننهادی ای برادر بهشت صدقی است که در جناب
محبوب در الفت غواص بلند همت که در دریای محیط فرو رود جز لؤلؤ شاهوار بر نیارد محققی گفته است
رباعی شرعی وصل را بهشت خاصی است * در رد عاشقان بهشت بسی است * نزد ایشان خود
بهشت و دوزخ نیست * تا پرد و مرغ دام و دانه یکی است * آن مرغان در هوا منتظر امید

قرب حضرت صمدیت می پرند تا مرغ در هوا باشد و برابر دانه و دام از کجا باشد حاصل الامر آنکه
ذکر محبت و شوق برود حدیث اشارت و رحمت در رخ چه کند محمد بن فضیل رحمة الله علیه گوید عجب
از آن دارم که اندر دنیا خانه وی طلبند چرا نه اندر دل مشاهده وی طلبند که خانه باشد که یا بدو باشد
که نیابد اما مشاهده لامحاله باشد اگر زیارت سنگی که سالی بدو نظر باشد فریضه بود پس زیارت دلی
که روزی بدو سیصد و شصت بار نظر باشد از فرضها فریضه بود اکنون ای دوستان مادر زاد را نه زیارت
خانه وی نه زیارت دل خاک معصیت بر فرق باید ریخت و بر شقاوت او با خود باید گریست از این جهت
و تا سر دست باید شست خوش گفته است بیت من در پی صبح طرب جان طالب شبها غم
بد بر دنیا و مادر زاد را از حیا به که مقبل کنم + از خود و از طاعت خود منکر باش تا جان خود را بنظر زنار بین
عبادت خود را بت پرستی شمر و خود را نمرودی و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عزت
ربوبیت بساطی است که هر که بحاشیه آن بساط رسید همه عورهاش پدید و همه سرا پاهاش فرو در تخت
و همه جانش رنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش با معاصی برابر آمد اگر فصیح جهان است گنگ گردد
و اگر عالم عالم است جاهل گردد و چون در عظمت و عزت بی نیازی او نظر کنی همه موجودات عدم بینی
و چون سلطان عزت و قدرت او نگری همه معدومات را موجودات یابی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار
چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیافریند و بر نفسی از انفاس ایشان مقام قاب قوسین دهد
2 در جلال او ذره زیادت نگردد و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار چون فرعون بیافریند تا دعوی
انا ربکم الاعلی کنند در جمال و کمال او ذره کم نگردد اگر خواهد هر چه بر روی زمین کافری و مشرکی است
در دریای رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگردد و اگر خواهد هر چه در عالم نبی و ولی است
همه را در یک سلسله قهر کشد و خالدا مخلدا در عذاب الیم بدارد از صفت رحمت وی ذره کم نگردد
ای برادر آنجا که قدرت و عظمت او علم زند مکنونات و ملک و ذرات و مخلوقات را چه خطر بود
کودکی خود را به دبیرستان فرستاده بود چون شبانگاه بخانه باز آمد او را پرسید امروز استاد ترا
چه آموخت گفت اینکه الف که هیچ ندارد والسلام —

سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١٦	مریدان	و مریدان	١٧	٢١	رسوخ و محبت	رسوخ محبت
١٠	بجیشابرہ	بجیشابرہ				
١٥	قفہ	قفہ	١٩	١٠	اسبت	است
٢٨	ارین	این	″	١٢	الہی	الہی از دی
٢١	ہر	بہر	٢٠	٦	سیکنم	میکنیم
١		اسجگہ سجدہ کرنا چاہئے	٢١	٧٠	نشہد	نشہد
٨	النفات	الصفات	٢٣	١٦	مقالہ سوم	مقام سوم
٢	آئینہ	کہ آئینہ	٢٧	٧	ببندگان	بندگان
٣	الرحیم	رحیم	٢٨	٦	مرید آنرا	مریدانرا
١٣	ازا	اذا	٣٠	١٣	نقشبندیہ	نقشبندیرا
١٣	آنان	ازان	٣٢	١٠	ماکتبنا	ما کتبناھا
٦	لید	اللہ	٣٢	١٢	اختیار	اختراع
١١	عبابت	عبادت	٣٣	١٩	نتواند شد	نمیتواند شد
٨	انہا	ازانہا	٤١	٢		و
١٣	باشند	باشند	٤٣	٢	جلشانہ	جلشانہ
١٩	بس	پس	٤٤	١٨	علیا	علیاہ
١٦	سرخفی	سر و خفی	٤٦	١	صغرای	صغرٰی
١٣	وارالعظیم	دارالعظیم	٤٧	٩	رسی	قدسی
١٣	حقبا	حقبا	٤٨	١٠	ہ بیغمبری	بہ پیغمبری
٥	بودن	بون	٤٩	١٣	اخیرہ	آخرہ
٨	بہلت	بجلت	٤٩	″	فوحج	فوجا
			٥٠	١٢	اوقات	درادقات
			″	٢١	عفوہ	عفو و
			٥٥	١	فدوالحذارا	ذوالحذارا

اردو عام فہم عبارت

تفسیر اعظم

فقیر نے یہ تفسیر اردو مین لکھنا شروع کی ہے کوئی بے اصل مضمون اسمین
درج نہین ہوتا ہر روایت کا حوالہ کتب حدیث سے لکھدیا جاتا ہے جسکا نام
مذکور نہوا اسکا مختصر و مہیب تذکرہ حاشیہ پر لکھدیا جاتا ہے تفسیر مطابق حدیث
اور اقوال صحابہ اور تابعین سے لکھی جاتی ہے عبارت عام فہم ہوتی ہے
سید احمد خان کی تفسیر کا بھی پورا جواب دیا گیا ہے - رمضان سنہ ۱۳۰۲ سے اسکی
اشاعت اوسکی ایک جزو ماہوار ہوتی تھی اسیطرح شعبان سنہ ۱۳۰۴ تک ایک جلد
تمام ہوئی جسکی قیمت اب ہے اور رمضان سنہ ۱۳۰۴ سے جلد ثانی شروع
ہوئی جو لوگ تین روپیہ سال قیمت پیشگی مع محصول دیتے ہین اونکو دو جزو
اور جو [illegible] سال دیتے ہین اونکو ایک جزو ماہوار دیا جاتا ہے -

المشتہر

محمد احتشام الدین مرادآباد محلہ قاضی ٹولہ